



آنچه در سالهای اخیر در حوزه مباحث فلسفی کشور ما رخ داده است، گسترش مباحث و تنوع موضوعات و نحوه رویکرد به موضوعات فلسفی است. در کشور ما فلسفه به مفهوم سنتی آن (در حوزه فرهنگ اسلامی) عمدتاً کارکردی کلامی و متافیزیکی داشته است. اما در دهه اخیر به طور خاص، به موازات این کارکرد و بحثهای مربوط به آن، سلسله‌ای از موضوعات و مسائل بسیار مهم و اساسی نیز به میان آورده شده است که ماهیتاً خصلتی متفاوت و تازه دارد. این قبیل مباحث اگرچه در پاره‌ای موارد به موضوعات گذشته نیز می‌پردازد، اما بدلیل رویکرد بدیع و متفاوتش، ناگزیر از اتخاذ روشهایی نو و طرح دیدگاههایی از نوع دیگر و تازه است و البته این امر نیز بدلیل دگرگونی بنیادی در ساختار فرهنگ و روابط و آموزشهای فکری مردمان معاصر پدید آمده است. مسلمانان از جمله ملت‌هایی هستند که بدلیل سابقه و ساختار فرهنگی اسلام نسبت به این‌گونه مسائل حساسیت عمیقی نشان داده و می‌دهند. البته نباید از نظر دور داشت که بخشی از این حساسیت نیز معلول مواجهه همه‌جانبه مسلمانان با جوامع و فرهنگهای متفاوت و به‌ویژه تمدن و فرهنگ غربی است. مسئله‌ای که نباید از نظر دور داشت اینکه فرهنگ غربی اساساً فرهنگی نافذ است که در تمام جوانب زندگی بشر امروزی رسوخ یافته و هیچ یک از

عرصه‌های ذهنی یا اجتماعی و یا اخلاقی حیات انسان را از تأثیر خود مصون نداشته است. عکس‌العمل عالمان و اندیشه‌وران مسلمان در برابر این تأثیر گسترده و گریزناپذیر، ابعاد فلسفی متفاوتی داشته است که از تردید و تنازع و طعن و جبهه‌گیری مطلق تا نقد و تحلیل و بازاندیشی در آن و گاه پیروی و تقلید و حسن نظر یک جانبه نسبت به این فرهنگ و تمدن در آن وجود داشته است. در واقع واکنشهای دفعی یا تقلیدهای یک جانبه و بی حد و حصر، بیش از آنکه محصول فهم مقولات و موضوعات فرهنگ و تفکر مغرب زمینیان باشد ناشی از فقدان آگاهی‌های قابل اعتماد و کمبود منابع و مطالعات عمیق بوده است. این نوع واکنشها بازتابی از سوءتفاهم و نقص آگاهی‌هایی است که تقریباً اکثر ملل و فرهنگ‌های متفاوت از فرهنگ مغرب‌زمین را دچار مشکل ساخته و امکان ارتباط ژرف و دیالوگ متعارف علمی را در میان آنان از بین برده است.

بحث و بررسی درباره موضوعات مباحث فلسفی یکی از مقولاتی است که در حیطه تحولات تمدنی غرب وارد مرحله‌ای تازه و کاملاً نو و جدید گردیده است و در واقع همه عرصه‌های تفکر از کلام تا اخلاق و تا حقوق و سیاست و هنر و... با نگاهی تازه مورد بررسی قرار گرفته است. انسان غربی از منظری نو و بدیع به دین، انسان، جامعه، طبیعت و خداوند نظر افکنده است. گزافه نخواهد بود که علت این نوگرایی و نواندیشی را در تحول فهم فلسفی مغرب‌زمینیان جستجو کرد. جرقه‌های این نوع از فهم فلسفی در اندیشه‌های رنه دکارت زده شد. سپس توسط دیوید هیوم به مرحله نقادان و بن‌بست‌گریزناپذیر رسید. آنگاه کانت فیلسوف نقاد آلمانی آن را یکسره به راهی دیگر کشانید و سرنوشت همه اندیشه‌های فلسفی پس از خود را به

تأملات و نقدهای فلسفی خود پیوند زد. نقدی که معطوف به خود عقل بود، بجای آنکه به محصول عقل که همواره به عنوان معرفت معتبر و موثق مورد بررسی قرار می‌گرفته است معطوف باشد. از این پس بود که آدمی طرخی نو در معنای عقلانیت و عقل و محصول عقل در انداخت که بتمامه با آنچه تا قبل مرسوم بوده تفاوت بنیادین داشته است. و صد البته مواجهه گریزناپذیر ما با چنان فرهنگی موجبات طرح نظریاتی بدیع و گشایش افقهای جدید در عرصه تفکر فلسفی را برای ما فراهم نمود.

کتاب بنیان‌های فلسفه که اخیراً به زبان فارسی بازگردانده شده است یکی از آثار خوب و شایسته در زمینه فلسفه غربی است. نویسنده این اثر با طرح مباحث فلسفی در کتابی که صبغه درسی و مدرسه‌ای دارد، اثبات کرده که به موضوعات فلسفی مسلط است. او با رعایت ایجاز و در عین حال بسط هسته‌های اصلی نظریات فلسفی در زمینه‌های متفاوت مطروحه در کتاب نشان داده است که با جدیت تمام سعی دارد آراء فلسفی را در وسعت نیازها و دغدغه‌های انسان معاصر بسط و توضیح دهد.

این کتاب در عین رعایت ایجاز بنیانی‌ترین مباحث مربوط به موضوعات فلسفی را مطرح نموده است و بسان کتابی جامع و فراگیر از نظریات رایج و قابل توجه در زمینه‌های مربوط به فلسفه سیاست، معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه دین و فلسفه هنر گزارشی درخور ارائه نموده که این وجهه نظر از سوی نویسنده نسبت به موضوعات مورد پژوهش قابل توجه و تحسین است. یکی از رویکردهای مهم در پژوهش‌های فلسفی رویکرد نقادانه به موضوع مورد مطالعه است. یعنی پژوهش فلسفی همواره خود را ملتزم بدان می‌داند که یک نظریه را در جوار نظریات رقیب و بدیل ببیند و آنرا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شیرزاد گلشاهی

طرحی نو در عقلانیت

از صافی نظریات بدیل و معارض بگذراند. در این نحوه پژوهش نظریه رقیب که در مورد یک مفهوم یا یک مسئله مطرح می‌شود، برای پژوهشگر موضوعیت و اهمیت تام دارد. یعنی در این نحوه از تحقیق برای محقق مهم است که یک نظریه را در جوار و کنار نظریات رقیب و منتقد ببیند و تا زمانی که نتواند این شقوق رقیب را که ماهیتاً نظریاتی انتقادکننده‌اند درک کند، نخواهد توانست تصویر موفقی از یک نظریه فلسفی ارائه کند. لذا وجود مخالف و منتقد در این نحوه از پژوهش (منظر روش‌شناسانه) ضروری است.

کتاب فوق در همه مباحث مطروحه همواره یک نظریه را در جوار نظریه رقیب و مخالف مطرح می‌کند و نقاط ضعف و قوت آنرا به خوبی تبیین می‌نماید. واربرتون در هر مبحث ابتدا به تبیین صحیح و درست اصطلاحات موجود در یک نظریه می‌پردازد. سپس در مقام نقد، خللهای موجود در یک نظریه را با توهمل به نظریات رقیب به نحوی بدیع بیان می‌کند و آنگاه تصمیم‌گیری در رجحان یک نظریه بر نظریات دیگر را به خواننده واگذار می‌نماید. به عنوان مثال در بحث وجود خداوند، ادله له و علیه (معضل شر) را در کنار یکدیگر می‌نشانند و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد. یا در بحث فلسفه اخلاق، نظریه اخلاق مسیحی را در کنار نظریات اخلاقی دیگر قرار می‌دهد و آنها را بررسی می‌کند.

تأیید و ترویج این سنت (که دیرزمانی است در سنت فکری ما خصوصاً در مواجهه با تفکرات مغرب‌زمینیان به فراموشی سپرده شده است) و تألیف و ترجمه کتابهایی که واجد چنین خصوصیتی هستند، همواره موجب تقویت تفکر و اندیشه در میان خوانندگان خواهد شد. به یاد داشته باشیم که اهمیت فلسفه بیش از آنکه مربوط به فهم و طرح یک اندیشه

باشد، مربوط به تقویت و تحریض آدمی به تفکر و اندیشیدن است. کار سترگی که سقراط بدان همت گمارده بود و آدمیان را به زایش فکر و اندیشه وامی‌داشت. چنانکه ویتگنشتاین در مقدمه کتاب کاوشهای فلسفی‌اش آورده است: «دوست ندارم که نوشته‌های من دیگران را از زحمت فکر کردن راحت کند، بلکه مایلم در صورت امکان، کسی را به تفکری ویژه خود او تحریک کنم.» نایجل واربرتون خود در مقدمه کتاب ضمن اشاره به این نکته می‌گوید: «هدف من در اینجا این است که به شما ابزارهایی بدهم که خودتان درباره مباحث فلسفی بیاندیشید نه آنکه صرفاً توضیح دهم بعضی اشخاص بزرگ درباره مباحث فلسفی چه اندیشیده‌اند.»

نکته دیگری که در کتاب بنیانهای فلسفه جالب توجه است، اهتمام جدی و اساسی نویسنده به ارائه تحلیل و ایضاح مفاهیم کانونی و اصلی موجود در هر نظریه است. به عبارت دیگر نویسنده قبل از پرداختن به تحلیل و تبیین یک سنت فلسفی سعی دارد روشن نماید، مفاهیم کلیدی و اصلی‌ای که در آن سنت فلسفی مورد استفاده قرار می‌گیرد دقیقاً به چه معناست و مفاد و محتوای آنها بطور واضح چیست. تا بدین ترتیب به بحث وضوحی تام بخشد و از بسیاری مغالطات و لغزشهای فکری جلوگیری نماید. به عنوان مثال در فصل سوم که به فلسفه سیاست اختصاص داده شده است، نویسنده برای آنکه تحلیلی درست از موضوع برابری، دمکراسی، آزادی، مجازات و... در سنت‌های فکری فلسفی بدست دهد، سعی می‌نماید تا قبل از هرچیز مفاد و مراد این الفاظ را در سیستم‌های فلسفی متفاوت روشن نماید.

نویسنده در جای جای کتاب این شیوه را دست‌مایه کار خود قرار داده و جهد کامیابانه‌ای در بدست دادن

تبیینی روشن از مفاهیم اصلی بکار رفته در سنت‌های فکری مبذول داشته است. به همین دلیل در تحریر مورد نزاع توفیق یافته و توانسته است بخوبی نظریات متنوع و متعدد را حول یک مسئله فلسفی مطرح نماید. از این رو خواننده به سهولت به تفاوت‌های موجود در نظریات رقیب و بدیل واقف می‌گردد و می‌تواند بدون سردرگمی در باب نظریه‌های متنوع و رقیب به قضاوت بنشیند.

همچنانکه اشاره شد کتاب بنیانهای فلسفه حاوی عمده‌ترین مباحث فلسفی در زمینه‌های فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، فلسفه سیاست، فلسفه ذهن، فلسفه علم و معرفت‌شناسی است که به نحوی مضبوط و روشن با رعایت ایجاز و اختصار به مباحث فوق پرداخته است. این امر (ایجاز همراه با طرح عمده‌ترین مباحث یک سنت فلسفی) ناشی از این خصلت است که اثری دانشگاهی است و برای تدریس اساتید و استفاده دانشجویان در نظر گرفته شده است. لذا تأکید اصلی این اثر بر تسبیح منطقی موضوعات و مباحث است. اینک ساخت و مضمون یک مبحث چگونه است و چه شقوقی برای هر مسئله قابل تصور است و اینکه نقدها و خللهای آن کدام است اموری است که بر کلیت مباحث کتاب حکم فرماست.

نویسنده برای جلب مشارکت بیشتر خوانندگان و نیز گیرایی و جذابیت موضوعات مورد بحث، در ابتدای هر فصل، به طرح سؤالاتی ملموس و برانگیزاننده پرداخته است. سپس به تدریج، به بسط و توضیح آنان همت می‌گمارد و در واقع کوشش می‌کند با طرح سؤالات، خواننده را به عنوان طالبی جستجوگر با موضوع مورد بحث درگیر نماید تا درصدد یافتن پاسخ‌های مستدل و منطقی برآید و تمام مساعی خود را در دریافت پاسخ بکارگیرد. نکته دیگر اینکه در پایان هر فصل نویسنده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نایجل واربرتون
ترجمه علی حقی

بنیان‌های فلسفه

بنیان‌های فلسفه

نایجل واربرتون

علی حقی

انتشارات اهل قلم، چاپ اول، ۱۳۷۹

با ذکر یک خاتمه که حاوی یک جمع‌بندی کلی در باب موضوع مورد تحقیق است، خواننده را به دریافت کلیت نظریه‌ها هدایت می‌کند. به این ترتیب خواننده می‌تواند از یک منظر کلی نظریات مطروحه در آن فصل را مورد فهم قرار دهد.

ذکر منابع و منبع‌شناسی و اشاره به مآخذ مهم و کارساز که نویسنده در پایان هر فصل برای مطالعه بیشتر خوانندگان ارائه نموده و نیز مترجم محترم هر جا که مأخذی به فارسی ترجمه شده، عنوان کتاب ترجمه شده و نام ناشر و سال چاپ را ذکر نموده است، یکی دیگر از شیوه‌هایی است که مولف و مترجم برای گسترش و تعمیق این مباحث در هر فصل بکار برده‌اند. تازگی و به روز بودن مباحث کتاب یکی دیگر از مزیت‌های اثر فوق است. اگرچه سال انتشار کتاب در معرفی که از سوی ناشر به عمل آمده بیان نشده، ولی همچنانکه اشاره شد کتاب فوق حاوی نظریات جدید و جدی است که اکنون در میان متفکران این حوزه‌ها مورد بحث و گفتگو است.

اینک مباحث کتاب را با همان سبک و سیاقی که از سوی نویسنده بکار گرفته شده است در زیر پی خواهیم گرفت و به نظر می‌رسد همین نمایه برای درک ارزش و اهمیت این کتاب وافی به مقصود باشد.

نویسنده در بخش آغازین یعنی درآمد کتاب، سؤال از چیستی فلسفه را مطرح می‌نماید و سعی دارد دلایل پرداختن به فلسفه و مشکلات موجود بر سر راه تحقیقات فلسفی را تبیین نماید. و در پایان روش مختار خود در استفاده از کتاب را برمی‌شمرد.

در فصل اول به این سؤال که آیا خداوند وجود دارد یا نه می‌پردازد و دلایل له و علیه وجود خداوند را برمی‌شمرد و روش‌های پژوهشی موجود در عرصه دین‌شناسی مانند: ایمان‌گرایی، عقل‌گرایی، مکتب

ناواقع‌گرایی را به همراه شقوقات موجود در هر یک از این سنت‌های فکری تبیین می‌کند.

در فصل دوم نویسنده با طرح این سؤال که چه چیزی باعث می‌شود عملی درست یا نادرست باشد، وارد مباحث فلسفه اخلاق می‌شود که یکی از جذابترین بخش‌های کتاب است. در این فصل واربرتون، به طور عمده به سه نظریه اخلاقی که عبارت‌اند از: نظریه مبتنی بر تکلیف و نظریه مبتنی بر فضیلت و نظریه نتیجه‌گرا اشاره دارد و به توضیح سایر سنت‌های فکری که در ذیل این سه نظریه قابل طرح می‌پردازد. واربرتون در همین فصل می‌نویسد: «اینها کلی‌ترین چارچوب‌های فهم مباحث اخلاقی و رقیب یکدیگرند. نخست به اختصار خصوصیات عمده این سه سنخ نظریه را بازگو می‌کنم و نشان می‌دهم که چگونه می‌توان آنها را در مورد یک زندگی واقعی به کار بست. سپس به سوی مسائل انتزاعی‌تر فلسفی درباره زبان اخلاقی، مسائلی که بر فراخ‌اخلاق خوانده شده‌اند، پیش خواهیم رفت.»

در پایان این فصل نویسنده وارد مباحث معرفت‌شناسانه و درجه دوم از اخلاق می‌شود و می‌نویسد:

«نظریه‌های مبتنی بر تکلیف و فضیلت از مصادیق نظریه‌های درجه اول (first order) هستند. به تعبیر دیگر اینها نظریه‌هایی هستند در این باره که چگونه رفتار کنیم. فیلسوفان اخلاق به مسائل درجه دوم (Second order) نیز علاقه‌مندند. اینها مسائلی هستند نه درباره آنچه ما باید بکنیم بلکه مسائلی هستند درباره منزلت و پایگاه نظریه‌های اخلاقی. نظریه‌پردازی درباره نظریه‌های اخلاقی معمولاً به فرااخلاق (Meta-ethics) خوانده می‌شوند. یک نمونه عاری از پرسش‌های فرااخلاقی این است:

در سیاق کلام اخلاقی معنی درست چیست؟»

فصل سوم به فلسفه سیاست اختصاص یافته است نویسنده کتاب در این فصل می‌نویسد:

«برابری چیست؟ آزادی چیست؟ آیا اینها هدف‌هایی ارزشمندند؟ چگونه می‌توان به این هدف‌ها رسید؟ دولت که آزادی قانون‌شکنان را محدود می‌کند چه توجیهی می‌تواند برای این کار ارائه کند؟ آیا شرایطی وجود دارد که شما در آن شرایط ناگزیر از نقض قانون باشید؟ این پرسش‌ها برای همگان حائز اهمیت است. فیلسوفان سیاسی کوشش ورزیده‌اند این پرسش‌ها را وضوح بخشند و به آنها پاسخ دهند.» واربرتون اضافه می‌کند که قانون توجه‌اش معطوف به مفاهیم مهم سیاسی مانند: برابری، دموکراسی، آزادی، مجازات و سرپیچی از قانون است و می‌کوشد مسائل فلسفی را که این مفاهیم پدید می‌آورند تحلیل نماید. در طول این فصل نویسنده کتاب تئوری‌های متفاوتی را که در باب مقولات مهم اندیشه سیاسی مطرح شده است به همراه شقوقات هر یک برمی‌شمرد. مباحثی چون: دموکراسی انتخابی، دموکراسی مستقیم، آزادی منفی، آزادی مثبت و نقد و خلط‌های موجود در هر نظریه را با موفقیت توضیح می‌دهد. به عنوان مثال نقد آزادی منفی، نقد دموکراسی، پارادوکس و تناقض موجود در دموکراسی و... فصل چهارم اختصاص به مسائل معرفت‌شناسی یا نظریه شناخت دارد و در این راستا تئوری‌های واقع‌گرایسی عرفی (Commensense realism)، معنی‌گرایی (Idealism)، نمودگرایی یا پدیدارشناسی (Phenomenalism) و واقع‌گرایی علی (Causal realism) و نیز چند بحث شکاکانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. واربرتون می‌نویسد: «... اما دقیقاً چه رابطه‌ای است بین چیزی که من گمان دارم می‌بینم و چیزی که واقعاً پیش روی من است؟ آیا اصلاً می‌توانم به چیزی که ورای من است یقین حاصل کنم؟ ممکن است من دارم خواب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نقد انسان

می‌بینم؟ آیا واقعاً اگر کسی نباشد که اشیاء را ببیند وجود آنها استمرار پیدا می‌کند؟ آیا من هرگز تجربه‌ای مستقیم از عالم خارج داشته‌ام؟ همه اینها پرسشهایی است در این باره که ما چگونه به محیط پیرامون مان علم پیدا می‌کنیم. این پرسشها به شاخه‌ای از فلسفه مربوط می‌شوند که به نظریه شناخت یا معرفت‌شناسی خوانده می‌شوند.»

فصل پنجم به طرح و بررسی مسائل علم و پاسخ به سؤالاتی از قبیل اینکه روش علمی چیست؟ و اینکه، آیا روشهای علمی چندان معتبر و موثقتند که به ایمان به آنها بیانجامد؟ و یا علم چگونه پیشرفت می‌کند؟ می‌پردازد. در این فصل نویسنده ابتدا، نگرش ساده و بسط به روشهای علمی را مورد بحث قرار می‌دهد و توضیح می‌دهد که چنین نگرشی، یک بینش شایع و گسترده است و با مثالهایی قابل توجه و جالب به شرح و بسط این نظریه همت می‌گمارد و سپس نقد و خللهای موجود در چنین نگرشی را نشان می‌دهد. در همین فصل یکی از بزرگترین مشکلات روشهای علمی یعنی معضل استقراء، هم از حیث تعمیم‌های ناروایی که بر پایه تجربه‌های گذشته در مورد آینده می‌کنیم (نقد هیوم) و هم از حیث نقدی که نلسون گودمن بر مسئله استقراء دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس نویسنده برای حل معضل استقراء به راه‌حلهای ارائه شده عالم‌ان، یعنی تئوریهای احتمال‌گرایی، ابطال‌گرایی و نقدهای هر یک می‌پردازد.

فصل ششم، با طرح پرسشهایی از قبیل ذهن چیست؟ آیا ما نفوسی غیرمادی داریم؟ آیا فکر صرفاً وجهی از ماده فیزیکی است و منحصرأ فرآورده جانبی عصبیهایی است که در مغز تحریک می‌شوند؟ چگونه یقین حاصل می‌کنیم که مردم دیگر چیزی جز ماشین‌های پیچیده نیستند؟ و چگونه می‌توانیم بگوئیم

آنها ذی‌شعورند؟ وارد حوزه دیگری از مباحث فلسفی به نام فلسفه ذهن می‌شود. در این فصل مباحث نفس و بدن، تئوریهای دوگانه‌انگاری نفس و بدن، تئواری نفس و بدن، تقارن نفس و بدن، اصالت پدیدار ثنائی، نظریه مجانست و نظریه مماثلت و تئوریهای رفتارگرایی، کارکردگرایی و مسئله ذهن‌های دیگری به همراه نقد این سنتهای فکری مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل هفتم، فصلی است که اختصاص به چیستی هنر دارد. واربرتون می‌نویسد: «در این فصل چند پاسخ را که به این پرسش داده شده است بررسی می‌کنیم، همچنین چند مسأله فلسفی را درباره ماهیت نقد هنری بررسی خواهیم کرد.» او اضافه می‌کند: «واضح است که از هنر، در فرهنگ‌های گوناگون و دراز دامنه مختلف چیزهای متفاوت مراد و منظور بوده است. هنر در خدمت مقاصد عبادی یا مذهبی و نمایی و نیز مظهر محوری‌ترین یاورها، ترس‌ها و آرزوهای فرهنگی بوده که در آن می‌پالیده است. به نظر می‌آید در اعصار پیشین چیزی که هنر محسوب می‌شده، تعریفی واضح‌تر داشته است اما در این سالها به جایی رسیده‌ایم که هر چیزی را (هرچه می‌خواهد باشد) می‌توانیم اثر هنری بنامیم. حال که چنین است، چه چیزی موجب می‌شود تا شیئی‌ای یا نوشته‌ای یا قطعه‌ای موسیقی را به تفکیک از چیزهای دیگر سزاوار نام هنر بدانیم؟»

نویسنده کتاب برای آنکه خوانندگان را به تعریفی از هنر برساند به طرح دیدگاه‌ها و نظریات متفاوت در باب هنر می‌پردازد و دیدگاه شباهتهای خانوادگی در تعریف هنر، نظریه ترکیب موثر، نظریه معنی‌گرایانه و نیز نظریه نهادگرایانه و سپس معیارهای کاربردی در هنر را مورد بررسی قرار می‌دهد. نقد هنری و نظریاتی که در این باب موجود است و تیز مباحثی چون اجرا، اعتبار تاریخی کار اجرا، آثار معجول و ارزش هنر، قیمت

اثر، آثار هنری در تقابل با هنرمندان، از دیگر مباحث مطروحه در این فصل است.

خواننده پس از مطالعه بخش پایانی کتاب به ربط و تأثیر و تأثر تاریخی موضوعات مورد پژوهش در هر فصل وقوف می‌یابد. به این ترتیب ضمن آگاهی از منظر تاریخی به موضوعات مورد پژوهش کتاب همراه با آشنایی با ادله‌هایی که در موافقت یا مخالفت یک موضوع مطرح شده‌اند، بر قدرت و استحکام استدلال و تفکر خود می‌افزاید. واربرتون در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

«هرگونه مطالعه جدی فلسفی، آمیزه‌ای از مطالعه تاریخی و مبتنی بر موضوع را ایجاد می‌کند، چون اگر ما از براهین و خطاهای فیلسوفان پیشین بی‌خبر باشیم، امید به حظ وافر از این موضوع نمی‌توانیم بست. بدون شناخت تاریخ، فیلسوفان هرگز پیشرفت نخواهند کرد. بدون این شناخت، آنان مرتکب خطاهایی می‌شوند غافل از آن که این خطاها در گذشته صورت گرفته است و بسیاری از فیلسوفان هنگامی به بسط نظریاتشان اقدام می‌کنند که ببینند در کار فیلسوفان پیشین چه چیزی نادرست بوده است.»

واربرتون در بخش دیگر اضافه می‌کند: «هدف من در اینجا این است که به شما ابزارهایی بدهم که خودتان درباره مباحث فلسفی بیاندیشید نه آنکه صرفاً توضیح دهم بعضی از اشخاص بزرگ درباره آن مباحث چه اندیشیده‌اند.»

بی‌تردید مطالعه کتابی چون بنیان‌های فلسفه که خوشبختانه با ترجمه‌ای روان و موفق قرین گشته است، (اگرچه راقم این سطور پاره‌ای از معادلهای فارسی و اصطلاحات ترجمه شده مترجم محترم را نمی‌پسندد) می‌تواند پژوهشگران این عرصه و همه علاقه‌مندان به این گونه مباحث را به درکی عام و سازوار رهنمون سازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دانش